

جهان سازی دیگر

■ عنوان: جهانی سازی دیگر

■ نویسنده: دومینک ولتون Dominique Wolton

■ مترجم: عبدالحسین نیک‌گهر

■ تهران: ۱۳۸۷

■ نشر: فرهنگ معاصر، ۲۷۲ صفحه

■ قیمت: ۲۹۰۰

■ معرفی: نیر پیراوری

■ عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد واحد گرمسار - دانشجوی دکتری مطالعات فرهنگی

موضوع کتاب "جهانی سازی دیگر" پاسخ به این پرسش است: چگونه همزیستی فرهنگی میان ملت‌ها را با احترام به هویت و به میراث فرهنگی‌شان در سطح جهانی سازماندهی کرد، تا اطلاعات و ارتباطات به عوامل رویارویی عدم تفاهم و جنگ مبدل نشوند؟

باید برای همزیستی فرهنگی فعالانه دست به کار شد، تفاوت‌های فرهنگی را باید پاس داشت. جهان در کثرت فرهنگی‌اش هم زیباتر و هم قابل زیست‌تر است. به این خاطر مترجم واژه جهانی سازی را به جای جهانی شدن که در فارسی برای Mondialisation باب شده، به کار گرفته است. چون تا وقتی صحبت از سیاست و اقتصاد است، می‌توان کشورها را به پیشرفته و عقب نگاه داشته شده تقسیم کرد. اما در مورد

دومینک ولتون بیش از سی سال است که در حوزه مسائل اجتماعی، فرهنگی و ارتباطات تحقیق می‌کند و تاکنون بیش از بیست جلد کتاب و تعداد بی‌شماری مقاله در موضوع ارتباطات فرهنگی و جامعه اطلاعاتی منتشر کرده است که به چاپ‌های مکرر رسیده و به چندین زبان ترجمه شده‌اند.

"جهانی سازی دیگر" نخستین اثری است که از این نویسنده پژوهشگر توسط مترجم تراز اول کشورمان دکتر عبدالحسین نیک‌گهر به فارسی ترجمه شده است. مخاطبان این کتاب علاوه بر دانشجویان رشته‌های جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، ارتباطات و مطالعات فرهنگی، عموم مردم فرهیخته‌ای هستند که با علاقمندی مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را در سطح جهانی پیگیری می‌کنند.

خاستگاه این گسیختگی را براین واقعیت می‌داند که گیرندگان پیام در همان فضا- زمان فرستندگان پیام زندگی نمی‌کنند. گیرندگان اطلاعاتی را که بر مبنای مدل غربی ساخته شده و احساسی از سلطه‌جویی فرهنگی القا می‌کنند، رد می‌کنند.

نویسنده این سوال را مطرح می‌کند که چرا ادراک جهانی سازی در کشورهای توسعه یافته غیر از ادراک جهانی سازی در سایر کشورهاست؟ دلیل این امر آن است که در کشورهای توسعه یافته فرایند جهانی سازی هویت‌شان را تهدید نمی‌کند. اگر در غرب ارتباطات و تحرک همه‌جا حاضر است، دلیلش حضور یکپارچه هویت فرهنگی است، در حالیکه در جنوب‌این وضعیت به ندرت مشاهده می‌شود، لذا انتخابی میان ارتباطات و هویت فرهنگی وجود ندارد. هر دو را با هم و همزمان نیاز داریم. به سخن دیگر ممکن است جهانی سازی فنون، صنایع اطلاعات و ارتباطات موجود باشد، اما ارتباطات جهانی شده وجود ندارد. همین‌طور، صنایع فرهنگی جهانی وجود دارد، اما فرهنگ جهانی وجود ندارد.

سوال اصلی که در این فصل مطرح می‌شود این است: به چه شرطی در بنبوخته جهانی سازی صنایع ارتباطات می‌توان همزیستی صلح‌آمیز فرهنگ‌ها را سازماندهی کرد؟ نویسنده معتقد است بایستی به طرزی رضایت بخش ارتباطات، تحرک، هویت و فرهنگ را به هم متصل کرد و گرنه باید منتظر بازگشت چماق هویت باشیم.

در انتهای فصل به مسئولیت علوم انسانی و اجتماعی و به اهمیت وظیفه روزنامه‌نگاران پرداخته شده است. به نظر نویسنده علوم اجتماعی نتوانسته معایب فرهنگ جهانی را افشا کند، در حالی که همه روزه در چارچوب همکاری بین‌المللی با مشکلات زبانی، معرفتی، تاریخی و اجتماعی روبرو می‌شوند که به نحو قابل ملاحظه‌ای جلوی کار مشترک را می‌گیرد.

به نظر نویسنده علوم اجتماعی باید نخستین علمی باشند که نشان دهند مسئله هویت فرهنگی به شکلی که در بیست سال اخیر مطرح شده است با آنچه در گذشته وجود داشته است وجه مشترکی ندارد. استعمارزدایی، مسافرت‌ها، جهانی سازی اقتصادی و ارتقای سطح زندگی از جمله عواملی هستند که خصوصیات و کارکرد هویت فرهنگی را تغییر داده‌اند، که با ملی‌گرایی در گذشته ارتباط چندانی ندارد. همچنین علوم اجتماعی بایستی روی طیف گسترده‌ای از موضوعات مانند فرهنگ در معنای وسیع آن، دگردیسی احساس ملی، مناسبات میان دولت و جامعه، باورهای قلبی، بحران مدل غربی هویت و... کار کنند.

روزنامه‌نگاران نیز در قلب اطلاعات جهانی شده قرار دارند. بنابراین آنان بایستی دنیای بیش از پیش پیچیده را به

فرهنگ این امر صادق نیست. همه فرهنگ‌ها از پایه ارزشی برابر برخوردارند و نمی‌توان فرهنگ جامعه‌ای را که از لحاظ اقتصادی و فناوری برتر است، برای سایر جامعه‌ها الگو قرار داد.

در مقدمه کتاب، مولف جهانی سازی را به سه مرحله تقسیم کرده است. نخستین مرحله در پایان جنگ جهانی دوم با تاسیس سازمان ملل متحد، شرایط یک نظم بین‌المللی را بر پایه احترام ملت‌ها، فرهنگ‌ها و ادیان به منظور سازماندهی اجتماع بین‌المللی به شیوه‌ای دموکراتیک و صلح‌آمیز تعیین کرده است.

انقلاب دوم جهانی سازی مساعی‌اش را عمدتاً حرف اقتصاد کرده است و با گشودن مرزها خواسته است اقتصاد بازار و مدل مبادله آزاد را به سرتاسر دنیا گسترش دهد.

سومین انقلاب جهانی سازی فقط سیاسی یا اقتصادی نیست، بلکه فرهنگی است. دغدغه آن همزیستی فرهنگی در سطح جهانی است.

از نظر مولف یکی از مهمترین گسیختگی قرن بیست و یکم جهان سازی اطلاعات و ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ سرآغاز این گسیختگی است. واقعه مهم در آغاز قرن بیست و یکم ظهور ناگهانی مثلث دهشتناک هویت- فرهنگ- ارتباطات است. درگیری‌ها و مطالبات سیاسی نظیر تروریسم بین‌المللی نشانه‌ای از این ظهور ناگهانی هستند. بنابراین به نابرابری‌های سنتی میان کشورهای پیشرفته و توسعه نیافته، خطرات سیاسی مرتبط با فرهنگ و ارتباطات نیز افزوده می‌شود.

مولف معتقد است باید پذیرفت که گیرندگان پیام - عموم مردم- همه‌جا در دنیا و مستقل از سطح تعلیم و تربیت‌شان با هوش‌اند و می‌توانند پیام‌هایی را که در معرض آنها هستند، پالایش کنند و هر چه بیشتر پیام دریافت کنند، بیشتر پالایش خواهند کرد. در واقع انتقال دادن مترادف ارتباط برقرار کردن نیست. مانع عمده جهانی سازی اطلاعات از گوناگونی بی‌شمار گیرندگان پیام ناشی می‌شود.

کتاب در پنج فصل تهیه شده است. در فصل اول نویسنده مطرح می‌کند که اطلاعات ایجاد ارتباط نمی‌کند. مدت‌های طولانی اطلاعات آنچنان کمیاب بود که هر پیشرفتی در امر اطلاع‌رسانی به طور منطقی به فهم بهتر دنیا یا به عبارتی ارتباط بهتر کمک می‌کرد. اما ارتباط جهانی یک فریب است. جهانی سازی اطلاعات چیزی جز بازتاب غرب مرتبط با نوعی مدل سیاسی و فرهنگی نیست، گوناگونی فرهنگ‌ها شرایط دریافت پیام را از بن تغییر می‌دهد.

مرحله سوم جهانی سازی (اطلاعات و فرهنگ) که تصور می‌شد دنیا را برای ما آشنا تر و انسان‌ها را به یکدیگر نزدیک‌تر کند، برخلاف انتظار ما را به تفاوت‌هایمان آگاه می‌کند. مولف

به روی یکدیگر و در برابر جهانی سازی فعالیت‌های فرهنگی و ارتباطات، تفکر دربارهٔ نقشی که این مثلث جدید هویت-فرهنگ-ارتباطات می‌تواند ایفا کند، از شرایط ضروری مهار جهانی سازی است. اما لازم است در قالب‌های فکری متفاوت به فرهنگ، ارتباطات، هویت و روابطشان اندیشید.

نویسنده در ادامهٔ بحث به نقد مدرنیته غربی پرداخته و معتقد است که مدرنیته پس از پیروزی بر سنت به‌ایدئولوژی مبدل شده است. ایدئولوژی مدرن باوری هر پیشنازی را چونان پیشرفت مرزها، هویت‌ها را چونان نشانه‌های گذشته و هر هنجارشکنی را چونان رهاسازی معرفی می‌کند.

اما چون با معیارهای غیردموکراتیک از مدرنیته انتقاد شده است، غرب نباید آن را به عنوان موشوع جدی تفکر کنار بگذارد.

به نظر نویسنده برای نجات مدرنیته باید از آن انتقاد کرد. باید به شرایط یک نوزایش اندیشید و قیل از هر چیز به خاطر داشت که عظمت فرهنگ‌ها و تمدن‌ها تنها به قدرت اقتصادی بستگی ندارد. چه در غیراین صورت، تنها باین معیار، ایالات متحده فرهنگ مسلط می‌شد. اگر ایالات متحده یک ابرقدرت اقتصادی و فنی است، فرهنگ‌اش هر اندازه هم که نفوذ داشته باشد، یک ابرقدرت فرهنگی نیست، حتی برعکس است. هر قدر اقتصاد قدرتمندتر باشد باید سایر معیارها را حفظ کرد. جهانی سازی ایجاب می‌کند که از اقتصاد باوری و تکنیک باوری حاکم بر فضای فکری جامعه به ویژه برای فرهنگ اجتناب کرد. همچنین باید برای درک فرهنگ‌های دیگر تلاش کرد، باید از غرب-گرایی مسلط و از خیال دهکده جهانی خارج شد و باید به توهمی که مدرنیته القا می‌کند تنها یک شیوهٔ هستی در دنیا برتر از بقیه است، پایان داد. همچنین باید سایر ابعاد اصلی فرهنگ یعنی فرهنگ علمی و فنی را از نو بررسی کرد. برداشت غربی از آن خیلی تنگ‌نظرانه است، حتی اگر این برداشت، تنها برداشت مسلط در جهان باشد و حتی اگر همهٔ کشورها، بخ حق به آن پیوسته باشند. اما این برداشت مسلط گرایش دارد که خودش را معیار پایه برای رتبه‌بندی سایر مدل‌های موجود ملاحظه کند، به عنوان مثال پارک انفورماتیک یک کشور را معیار سطح فرهنگی‌اش بدانند.

به نظر نویسنده هویت فرهنگ و همزیستی فرهنگی به عنوان دوا سیاسی به رعیت شناخته نخواهد شد، مگر این که این مسائل در فضای عمومی بحث شده باشند. اما هنوز فضای عمومی بین‌المللی وجود ندارد و تا مدت‌ها هم وجود نخواهد داشت، به نظر مولف به دلیل نبود چنین فضایی، لازم است که این مسائل در بطن دولت-ملت‌ها موضوع بحث و گفتگو

طرز ساده تبیین کنند. توانایی طیف‌بندی اطلاعات اساس حرفهٔ روزنامه‌نگاری است. همچنین روزنامه‌نگاران برای رمزگشایی از نبردهای اقتصادی پیرامون حرفه‌شان باید صلاحیت اقتصادی کسب کنند. امروز اقتصاد بیشتر از سیاست آزادی مطبوعات را تهدید می‌کند، در همهٔ کشورها و از جمله ایالات متحده آمریکا، روزنامه‌نگاران نسبتاً بی‌سازوبرگاند، زیرا آنان بیشتر فرهنگ سیاسی دارند و کمتر فرهنگ اقتصادی.

در فصل دوم از هویت، فرهنگ و ارتباطات به عنوان مثلث انفجاری قرن بیست و یکم یاد می‌شود. نویسنده معتقد است همانطور که جهانی سازی فنون با جهانی سازی ارتباطات یکی نیست، جهانی سازی صنایع فرهنگی با فرهنگ جهانی یکی نیست، آنچه در حال ظهور است یک میراث فرهنگی جهانی است و نه یک فرهنگ جهانی.

در مورد فرهنگ، جهانی سازی با بی ثبات کردن همه هویت‌ها، نابرابری‌هایش را آشکارتر می‌کند و با افزودن وزن مدرنیته، عدم تعادل‌هایی را ایجاد می‌کند. بنابراین هرگز نباید مطالبات فرهنگی را کم اهمیت شمرد، در غیراین صورت انتظار شورش می‌رود. اروپائیان آن را در دورهٔ کوتاه استعمار تجربه کرده‌اند، غرب بار دیگر آن را با طی فرایندها بخشی از هویت فرهنگی غربی در سطح جهانی تجربه می‌کند. حتی اگر مردم سوار یک نوع خودرو می‌شوند، به یک شکل لباس می‌پوشند، معنایش به هیچ وجه همگنی فرهنگی نیست. برعکس هر چه شیوه‌های زندگی به هم شبیه‌تر است، تفاوت‌های فرهنگی به ویژه در نمادها و نشانه‌های غیرمنتظره اهمیت پیدا می‌کند.

نویسنده انقلاب ایران را نتیجه ظهور فرهنگ به عنوان چالش سیاسی جهانی دانسته و معتقد است ایران در ۱۹۷۹ مدرن‌ترین کشور اسلامی نبود. انقلاب اصول‌گرایانه ۱۹۷۹ رویداد افتتاح‌کننده جهش فرهنگ به عنوان دوا سیاسی جهانی است. ایالات متحده گمان می‌کرده است که مدرن سازی به مفهوم غربی کلمه راه‌حلی برای این تمدن غربی و فرهیخته است. خشونت انقلابی ایرانیان، سپس موفقیت اصول‌گرایان مسلمان در دنیا، به خوبی ظهور فرهنگ به عنوان چالش سیاسی جهانی و ضرورت ساختن همزیستی فرهنگی را به نمایش می‌گذارد.

حتی می‌توان گفت که جهانی سازی با آمیختن بیشتر هویت‌ها، نشانه‌های عطف و واژگان نه تنها عامل ثبات نخواهد شد، بلکه بیشتر عامل بی‌ثباتی است.

به نظر نویسنده اگر غرب به ویژه اروپا موفق نشود اهمیت رابطه میان سه مفهوم هویت-فرهنگ-ارتباطات را درک کند و بحث‌های متناقض‌شان را سازمان دهد، خطر برخوردها افزایش خواهد یافت. به عبارت دیگر در برابر بازشدن فزاینده جامعه‌ها



همهٔ محافظه‌کارهای دنیا، در نشست‌های یونسکو همه‌گفتارها سیاست‌زدایی شده و پیش پا افتاده‌اند، انگاری دور هم جمع شده‌اند که فقط حرف‌های خوشایند بزنند، در حالی که موضوع صحبت کرامت میلیاردها انسان محروم است.

در فصل سوم به بحث همزیستی فرهنگی پرداخته شده و در تعریف آن اشاره شده که همزیستی فرهنگی یعنی به رسمیت شناختن این حکم که چیزی به نام فرهنگ جهانی وجود ندارد. همزیستی فرهنگی مبتنی بر دو اصل است: ایده‌ای که به موجب آن فرهنگ‌ها برابر هستند و میانشان نمی‌توان سلسله‌مراتب برقرار کرد و به رسمیت شناختن وام گرفتن متقابل به عنوان فرایند پایدار گفتگو میان فرهنگ‌ها.

نویسنده در ادامه به جابجایی رابطه میان استقلال سیاسی و هویت فرهنگی اشاره می‌کند. وی معتقد است در قرن بیستم، استعمارزدایی، پرسمان سیاسی فرهنگ را تحت‌الشعاع قرار داده

قرار گیرند و به آرای عمومی گذاشته شوند که وسیله‌ای برای اعتماد کردن به انتخاب‌های شهروندان و آگاهی به ظرفیت فرهنگی‌شان است.

نویسنده در انتهای این فصل از یونسکو به عنوان نهاد اساسی نام می‌برد، اما معتقد است توانمندی‌های این نهاد در مدیریت پر تناقض منطقی‌هایی که آن را تشکیل می‌دهند، به تحلیل رفته است. یونسکو به جای آنکه نخستین نهادی باشد که دربارهٔ اهمیت حیاتی فرهنگ و ارتباطات در صلح و جنگ فردا هشدار دهد، برعکس به یک مرجع عالی "فرهنگ بی‌خاصیت" تبدیل شده است. در حالی که مسایل همزیستی فرهنگ و خیم‌تر می‌شود، یونسکو خود را کنار می‌کشد، به جای آنکه محلی باشد برای گفتگو دربارهٔ این مسئله حیاتی برای صلح آینده، به جای آنکه تنها فضای سیاسی جهانی باشد که آنجا همهٔ نمایندگان دنیا بتوانند گفتگو و تبادل نظر کنند، محلی است برای تلافی

بود. در قرن بیست و یکم با جهانی سازی، جریان معکوس است. برای بسیاری از کشورهای فقیر استقلال سیاسی در برابر جهانی سازی اقتصادی ناتوان است. این سخن به معنی تنزل استقلال سیاسی به مقام دوم نیست، بلکه بهاین معنی است که بدون احترام به هویت‌های فرهنگی، استقلال سیاسی ضعیف است. اغلب احترام به هویت فرهنگی عامل اصلی حفظ استقلال است. دگرگونی همین است: جابجایی رابطه میان استقلال سیاسی و هویت فرهنگی به آن صورتی که تاکنون مطرح بوده است.

به نظر نویسنده سازمان ملل متحد، سازمان جهانی تجارت، سازمان‌های غیردولتی و حتی یونسکو برای بررسی مسئله چندگانگی فرهنگی کافی نیستند. بنابراین میان منطق نهادهای بین‌المللی باید یک سطح حیاتی ایجاد کرد که در آنجا همبستگی‌های منطقه‌ای، زبان‌ها، تاریخ-ها و سنت‌ها فرصت ابراز وجود پیدا کنند. اما برای آنکه این حلقه میانی محلی برای طرح ادعاهای ملی گرایانه فرهنگی یا ظهور عوامل قدیمی‌خسونت نشود، باید دقت کرد که این مفهوم هنجاری همزیستی فرهنگی شانه به شانه پروژه دموکراتیک پیش برود. هر چه جهانی سازی گسترش می‌یابد، باید نهادهای میانه و نقش دولت-ملت‌ها را تقویت کرد که این‌ها در چارچوب همزیستی فرهنگی شرط حفظ هویت-های فرهنگی هستند.

اگر هویت‌های فرهنگی ملی طی دو قرن اخیر عامل اصلی جنگ‌ها بوده‌اند، مسئله امروز دقیقاً برعکس است. وجود سطح دولت‌ها در عین حال برای حفظ هویت‌ها، سازماندهی گفتگوی فرهنگ‌ها و نظارت بر جهانی سازی ارتباطات اجتناب ناپذیر است. سطح میانی همزیستی فرهنگی که باید ساخته شود ایجاد می‌کند که همزمان همه لایه‌های تاریخی، فرهنگی و نهادی-دولت-ملت‌ها تقویت شوند. در سطح چند فرهنگی بدون وجود پیشین همبستگی ممکن وجود ندارد. اگر نظارت دولت-ملت‌ها-قدر هم ناقص و خود رای-پایدار نبودند، بی‌ثباتی‌هایی که جهانی سازی ایجاد کرده است به مراتب شدیدتر از این می‌شدند.

نویسنده در ادامه بحث پیشنهاد‌های متعددی جهت همزیستی فرهنگی ارائه داده است. پیشنهاد اول چندگانگی زبان‌ها است. نویسنده معتقد است برای این کار باید همه‌جا زبان‌های ملی، زبان‌های بومی و لهجه‌ها را حفظ کرد. این وظیفه مدارس و رسانه‌ها است. اگر همه مردم به انگلیسی حرف بزنند، چیزی به نام همزیستی فرهنگی وجود نخواهد داشت. بدون زبان هویت فرهنگی وجود ندارد. زبان یعنی هویت. هیچ هویت فرهنگی بدون احترام به هویت‌های زبانی وجود ندارد. اگر امروز هویت فرهنگی گسترده‌تر از هویت زبانی است، اما بدون هویت

زبانی هویت فرهنگی وجود ندارد.

پیشنهاد دوم چندگانگی رسانه‌ای است. در جنگ اطلاعات جهانی دو شرط برای حفظ چندگانگی فرهنگی اساسی هستند. وجود رسانه‌های ملی نیرومند برای مطبوعات نوشتاری، رادیو، تلویزیون و به طور کلی برای صنایع فرهنگ و ارتباطات با سینما، تئاتر و موسیقی. سپس بایستی شبکه‌های اطلاع‌رسانی جهانی ایجاد کرد تا انحصار CNN و Fax که شبکه‌های امریکایی هستند، شکسته شود. در کنار این شبکه‌ها باید شبکه اورنیوز (Euronews) را که در ساخت‌دهی به فضای عمومی اروپایی نقش اساسی ایفا می‌کند را تقویت کرد. بنابراین برای صیانت از گوناگونی فرهنگی لازم است که انحصار اطلاع‌رسانی جهانی در دست غربی‌ها نباشد. برای آنکه دیدگاه‌های چندگانه همزیستی کنند به حداقلی رقابت نیاز است.

اگر هویت‌های فرهنگی

ملی طی دو قرن اخیر عامل

اصلی جنگ‌ها بوده‌اند، مسئله

امروز دقیقاً برعکس است.

وجود سطح دولت‌ها در عین

حال برای حفظ هویت‌ها،

سازماندهی گفتگوی فرهنگ‌ها

و نظارت بر جهانی سازی

ارتباطات اجتناب ناپذیر است.

سطح میانی همزیستی فرهنگی

که باید ساخته شود ایجاد

می‌کند که همزمان همه

لایه‌های-تاریخی، فرهنگی

و نهادی-دولت-ملت‌ها

تقویت شوند. در سطح چند

فرهنگی بدون وجود پیشین

یگانگی [فرهنگی] که دولت

تضمین کرده باشد، همبستگی

ممکن وجود ندارد. اگر نظارت

دولت-ملت‌ها-قدر هم

ناقص و خود رای-پایدار

نبودند، بی‌ثباتی‌هایی که جهانی

سازی ایجاد کرده است به

مراتب شدیدتر از این می‌شدند.

۳ - خروج از منطق استعمارزدایی نیست به دعوای بی‌نهایت تکراری و نیز برای بازبینی مجدداً استقلال، تجربه نشان می‌دهد که برای جمعیت‌های کوچک یک استقلال سیاسی بدون استقلال اقتصادی بیشتر از آنکه مفید باشد، خطرناک است. در عوض حفظ هویت فرهنگی داوی به مراتب مهمتر است تا داو استقلال سیاسی.

۴ - خودگردانی. بدون ظرفیت اقتصادی خودگردانی وجود ندارد. بنابراین لازم است با کشورهای هم‌مرز ارتباط برقرار کرد و در اقتصادهای مصرفی باقی نماند.

۵ - توسعه واقعی بدون بازنگری در باورهای قالبی وجود ندارد. سفیدپوستان نه عقلایی‌تر از دیگران هستند و نه توسعه یافته‌تر. برعکس به دلیل سیاه یا دورگه بودن نیست که شخص بی‌قید و شرط محق یا مقصر است. نزدیک شدن به یکدیگر ایجاب می‌کند که ابتدا همهٔ واژه‌ها و همهٔ انگاره‌ها را از نو بررسی کرد که مدت‌ها اجازه نداده‌اند میان اجتماعات مبادله صورت گیرد، و آنها را از یکدیگر دور و نسبت به یکدیگر بی‌اعتماد کرده‌اند. بی‌تردید این شرط مهم‌ترین شرط برای همزیستی آینده است.

در فصل پنجم به مقایسه وضعیت همزیستی فرهنگی اروپا و امریکا پرداخته شده است. به نظر نویسنده اروپا از کشورهای خیلی قدیمی تشکیل شده است که از قدیم میانشان برخوردهای فرهنگی وجود دارد و آنان پس از پنجاه سال و پس از دو جنگ جهانی بالاخره فهمیده‌اند که میانشان برای سلطهٔ فرهنگی جایی وجود ندارد. اکنون به این دلیل که اروپاییان می‌دانند میانشان امکان سلطهٔ فرهنگی وجود ندارد، همزیستی فرهنگی می‌تواند به یک هدف سیاسی اساسی مبدل شود. در ایالات متحده امریکا وضعیت به کلی متفاوت است. گوناگونی فرهنگی مهاجران خیلی زیاد است، اما بهایی که هر فرد برای شهروند امریکایی شدن باید بپردازد، ترک کردن ریشه‌هایش و پیوستن به آیین امریکایی است. وقتی پس از دو نسل هویت‌های فرهنگی سر بلند می‌کنند، دیگر هویت اصلی پایگاه قبلی‌شان را ندارند. همین رابطه با فرهنگ‌های اصلی در تشکیل هویت ایالات متحده امریکا است که دشواری آنان را در درک مسئله همزیستی فرهنگی جاهای دیگر تبیین می‌کند. در واقع امریکاییان سنت همزیستی فرهنگی ندارند. اکثریت‌شان از درک دگربودگی فرهنگی عاجز هستند. آنان فکر می‌کنند فرهنگ‌شان بهترین فرهنگ دنیا است. با چنین برداشتی آنان در برابر ناممکن بودن حل منصفانه مسئله همزیستی فرهنگی، خطرات ناشی از شورش فرهنگ‌های قدیمی و بازگشت "سرخورده‌ها" را ناچیز می‌شمارند.

به نظر مولف اروپا با چهار شرط می‌تواند نقش مهمی در تاریخ بازی کند:

پیشنهاد سوم نویسنده بازخوانی گوناگونی فرهنگی و حقوق بشر است. برای آنکه گوناگونی فرهنگی احساسات ملی‌گرایانه هویت فرهنگی را پیدا نکند، باید با تفکر سیاسی دمکراتیک مهار شود. بنابراین باید همه چیز به ویژه تاریخ روابط میان اروپا و باقی دنیا موضوع بحث قرار گیرد، اما به شرطی که از دور باطل محاکمه خارج شود. در واقع باید از منطق محکومیت و تقاص پس دادن بیرون آمد تا به گفتگو و روابط رسید. میان سطه‌گران و سلطه‌پذیران دیروز، تاریخ مشترکی وجود دارد که بستگی‌هایی ایجاد می‌کند، مخصوصاً وقتی که هر دوی آنها اغلب به ارزش‌های دمکراتیک یکسانی باور دارند.

پیشنهاد چهارم بها دادن به دستاورد مهاجرت است. به نظر نویسنده توسعه و ارتقای سطح شناخت بهترین وسیلهٔ حساس کردن مردم است. به عنوان مثال ترویج تاریخ مهاجرت در اروپا به ویژه از ۱۹۱۸ برای قبولاندن این واقعیت که مهاجرت نقش سازنده‌ای در توسعهٔ کشورهای اروپایی ایفا کرده است، بسیار ضروری است. اگر اروپا با فروتنی و سرفرازی دینی را به رسمیت می‌شناخت که از گذشته‌های دور در حق مهاجران دارد، گفتارهای [نژادپرستانه] راست‌های افراطی در سی سال اخیر ژرفا و پهنای آموزش را نمی‌داشت.

پیشنهاد دیگر نویسنده دادن حق رای به مهاجران است. دادن حق رای در سطح محلی به جمعیت مهاجران که اغلب طی چند نسل مستقیماً در تولید ثروت ملی سهیم بوده‌اند، ضرورتی بی‌قید و شرط است. نویسنده مطرح می‌کند چگونه می‌توان از فضیلت جهانی سازی سخن گفت، اما کسانی را طرد کرد که آنان را برای تأمین توسعهٔ اقتصادی مان وارد کرده‌ایم؟ باید کودکان مهاجر را با جامعهٔ میزبان یگانه کرد، به والدین کرامت و حیثیت داد و به همه در امور شهری، فرهنگی و ورزشی مسئولیت‌های سپرد.

در فصل چهارم وضعیت کشور فرانسه از لحاظ فرهنگی مورد بحث قرار گرفته و عنوان شده که فرانسه از لحاظ همزیستی فرهنگی در میان کشورها موقعیتی استثنایی دارد، زیرا با گوناگونی فرهنگی سروکار دارد. مولف پنج شرط لازم برای استقرار همزیستی فرهنگی با سه حلقهٔ ماورای بحار، مستعمره‌های سابق و فرانکوفونی (کشورهای فرانسوی زبان) را چنین برمی‌شمارد:

۱ - خروج از دایره جهمی تقصیر- جبران. استعمارگر سابق تا ابد مقصر نیست و ملت‌های مستعمره حق ندارند تا ابد منطق جبران را بازتولید کنند.

۲ - همزیستی بدون پذیرش حقوق و تکالیف متقابل و بدون پذیرش چارچوب جمهوری مشترک امکان‌پذیر نیست. پذیرفتن یا نپذیرفتن وابستگی به جمهوری، به فرانسه و به اروپا شرط هر گونه مبادله واقعی آینده است.

۱ - به عهده گرفتن گذشته:

برای به عهده گرفتن گذشته باید از احساس تقصیر و از وجدان معذب نسبت به کشورهای مستعمره دیروز اروپا خراج شد. اروپا با زشتی‌ها و با عظمت‌هایش در کانون استعمارگری قرار دارد، اما خشونت و سلطه‌گری قبل از قرن پانزدهم در سایر تمدن‌ها نیز وجود داشته است. به اعتقاد نویسنده در حال حاضر درباره استعمارزدایی سکوت عمیقی وجود دارد. بنابراین ناتوانی بازگشایی پرونده استعمارزدایی در آرامش، استعمارگران سابق را از بخش بزرگی از تاریخ‌شان محروم می‌کند. البته آنها از این احساس تقصیر برای سود بردن کلان از روابطی که اغلب سرشتی نواستعماری دارند، استفاده می‌کنند، بدون اینکه توجه کنند این سکوت و فقدان گفتگو به حال همه مستعمره‌های سابق و متروپل زبان‌آور است، هر چند نفع آنی در پی داشته باشد. خروج از استعمارزدایی یعنی گذار از خاطرات به تاریخ، خروج از دایره تقصیر-ترمیم، گذر از مرحله اختلافات به رویارویی و سپس به همکاری، یعنی وارد شدن به منطق همزیستی فرهنگی

۲ - خلاص شدن از ایالات متحده آمریکا

اروپا بیش از این‌ها باید خودش را از مدل فرهنگی آمریکایی متمایز کند. به عنوان مثال به جای تکرار "جامعه اطلاعات" اروپاییان می‌بایست این اصطلاح را توجیه کرده و با تاکید بر اهمیت بعد فرهنگ به جای بعد اطلاعات به آن عمق می‌دادند. اروپاییان در این مثلث عظیم هویت فرهنگی، ارتباطات و سیاست، منطقی غیر از منطق ایالات متحده آمریکا را باید دنبال کنند، منطق گفت‌وگو به جای منطق اینترنت. اروپاییان با ترغیب ایالات متحده آمریکا به تفکر جدی درباره همزیستی فرهنگی خدمت بزرگی به آنها می‌کنند.

۳ - رویارویی با تروریسم، مهاجرت و روسپیگری

به نظر نویسنده این سه واقعیت با خشونت می‌کنند که حامل آن هستند، اروپا را مجبور می‌کند که واقعیت فرهنگی را چونان واقعیت سیاسی ملاحظه کند. تروریسم در اروپا نظم دمکراتیک را تهدید می‌کند. به اعتقاد نویسنده اگر یونسکو در طرح عالی همزیستی فرهنگی‌اش شکست بخورد، تروریسم می‌تواند به عنوان راه‌حل ظاهر شود. در این صورت تروریسم قرینه یونسکو خواهد شد.

در مورد مهاجرت نیز نویسنده معتقد است مهاجران غیر قانونی آنچه را که در اروپا هست، عریان می‌کند. منطقه‌ای ثروتمند که آنجا می‌توان کار پیدا کرد، پاسخی به نابرابری‌های اقتصاد جهانی.

به اعتقاد مولف روسپیگری حتی بیشتر از تروریسم و مهاجرت غیر قانونی نشان می‌دهد که اروپای فرهنگی در اروپای

ثروتمندان خلاصه می‌شود. با روسپیگری بنیادهای اتحادیه اروپا به ریشخند گرفته شده است. این امر آشکارترین شیوه‌ای است که نشان می‌دهد اروپا از هدفش دور است، زیرا روسپیگری نخستین شکل برده‌داری، نه تنها در اروپا ریشه‌کن نشده، بلکه بسیار شکوفا است. روسپیگری و مکمل‌اش مواد مخدر بیان این حکم است: بدون احترام به اشخاص، گوناگونی فرهنگی وجود ندارد.

۴ - ارج نهادن به گوناگونی فرهنگی

نویسنده برای گوناگونی فرهنگی دو پیشنهاد می‌دهد. اولین پیشنهاد یادگیری حداقل سه زبان است. دومین پیشنهاد تعمق در تاریخ کشورهای دیگر است. بدون شناخت دست کم نقشه تاریخ دیگری نمی‌توان متقابلاً یکدیگر را تحمل کرد. در این مورد می‌توان از رسانه‌های گروهی استفاده کرد.

مولف در نتیجه‌گیری کتاب مطرح می‌کند اگر جامعه بین‌المللی موفق نشود به مثلث هویت، فرهنگ و ارتباطات بیایندیشد که به اندازه اقتصاد و سیاست مهم است، معنایش شکست جهانی سازی سوم است. بنابراین سازماندهی همزیستی فرهنگی برای صلح پایدار همان قدر مهم است که رابطه شمال-جنوب یا محیط زیست.

به نظر نویسنده یک راه‌حل سیاسی در برابر سر برآوردن زوج فرهنگ-ارتباطات از "جنگ تمدن‌ها" جلوگیری خواهد کرد که

رویارویی با تروریسم،

مهاجرت و روسپیگری

به نظر نویسنده این سه

واقعیت با خشونت می‌کنند که حامل

آن هستند، اروپا را مجبور

می‌کند که واقعیت فرهنگی

را چونان واقعیت سیاسی

ملاحظه کند. تروریسم در

اروپا نظم دمکراتیک را

تهدید می‌کند. به اعتقاد

نویسنده اگر یونسکو در

طرح عالی همزیستی

فرهنگی‌اش شکست بخورد،

تروریسم می‌تواند به عنوان

راه‌حل ظاهر شود. در این

صورت تروریسم قرینه

یونسکو خواهد شد

فرهنگ خود را به عنوان فرهنگ برتر به سایر کشورها صادر کند و از سازمان‌هایی مثل یونسکو به دلیل محافظه‌کاریشان و عدم هشدار درباره اهمیت حیاتی فرهنگ و ارتباطات در صلح و جنگ انتقاد شده است.

- نویسنده در پیشنهاد‌های خود به کشورهای اروپایی توصیه می‌کند که به مهاجران کشورهای اروپایی حقوق خاصی مانند حق رای اعطا نمایند، به دلیل این که این کشورها به مهاجران به دلیل سهم بودشان در تولید ثروت ملی، دین خاصی دارند. البته در کنار این مباحث‌ایراداتی نیز به نویسنده وارد است از جمله:

- نویسنده به دلیل فرانسوی بودن در مقایسه ایالات متحده آمریکا و اروپا، از اروپاییان حمایت کرده، در صورتی که در برخی از سیاست‌های جهانی به ویژه در مورد کشورهای توسعه نیافته، بین این دو قدرت تفاوت آنچنانی دیده نمی‌شود.

- در بحث همزیستی فرهنگی نویسنده کشور فرانسه را در مقایسه با سایر کشورها دارای موقعیتی استثنایی دانسته و به مستعمره‌های سابق یادآوری می‌کند که استعمارگر سابق با ابد مقصر نیست و ملت‌های مستعمره حق ندارند تا ابد منطق جبران را بازتولید کنند. همچنین به کشورهای اروپایی نیز یادآوری می‌کند که گذشته استعماریشان را به عهده بگیرند. اما برای به عهده گرفتن گذشته باید از احساس تقصیر و از وجدان معذب نسبت به کشورهای مستعمره دیروز اروپا خارج شد، به نظر نویسنده درست است که اروپا در کانون استعمارگری قرار دارد، اما خشونت و سلطه‌گری قبل از قرن پانزدهم در سایر تمدن‌ها نیز وجود داشته است. ملاحظه می‌شود دعوت نویسنده از کشورهای اروپایی برای فراموشی تاریخ استعمارگیشان و دعوت کشورهای مستعمره به خارج شدن از دایره تقصیر- جبران قابل تأمل است.

- نویسنده پیشنهاد‌های متعددی جهت همزیستی فرهنگی به کشورهای اروپایی و آمریکا داده است، اما به کشورهای توسعه نیافته پیشنهاد خاصی در این رابطه داده نشده است.

- البته برخی نکات و ایرایشی و اشتباهات تائیدی در متن وجود دارد که قابل چشم‌پوشی هستند، اما بهتر است با توجه به اهمیت علمی کتاب در چاپ‌های بعدی اصلاح شود.

پرتجمل‌ترین محافل دانشگاهی آمریکا با بی‌احتیاطی تمام آن را محتوم اعلام کرده‌اند، اما اگر سیاست برای مسایل فرهنگی و ارتباطات که در فضای سیاسی به تدریج جایگاه مهمی احراز کرده‌اند، نتوانند راه‌حلی پیدا کنند، جنگ تمدن‌ها اتفاق خواهد افتاد.

نویسنده معتقد است طرفداران جهان‌گرایی از جهانی‌سازی اول الهام گرفته‌اند که سازمان ملل متحد و جامعه بین‌المللی را سازمان می‌دهد. آنان باید از او خطر پرهیز کنند: خطر غفلت از اهمیت فزاینده پدیده‌های فرهنگی در سیاست و این تصور که سیاست در سطح جهانی می‌تواند بدون التفات به مثلث هویت، فرهنگ و ارتباطات قوام پیدا کند. دوم خطر ملاحظه‌اینکه اهمیت دادن زیاد به مسئله فرهنگ راه را برای فرقه‌گرایی هموار می‌کند. در واقع باید جهان‌گرایی را با معیار فرهنگ و ارتباطات سامان داد.

نقد و بررسی

کتاب "جهانی‌سازی دیگر" اثر ارزنده‌ای است که بایستی از عزم مترجم در ترجمه این کتاب و اهتمام فرهنگ معاصر در انتشار آن تقدیر کرد. در ذیل به تعدادی از نکات مثبت کتاب اشاره می‌شود:

- همانطور که در مقدمه ذکر شد، نویسنده کتاب بیش از سی سال است که در حوزه مسائل اجتماعی، فرهنگی و ارتباطات تحقیق می‌کند و تاکنون بیش از بیست جلد کتاب و تعداد بی‌شماری مقاله در موضوع ارتباطات فرهنگی و جامعه اطلاعاتی منتشر کرده که به چاپ‌های متعدد رسیده و به زبان‌های مختلف ترجمه شده است.

- تحلیل‌های نویسنده مستند و مبتنی بر تحقیقات دست اول است. نویسنده از منابع زیادی بهره جسته که در پایان هر فصل این منابع لیست شده‌اند.

- "جهانی‌سازی دیگر" نخستین اثر از این نویسنده است که به فارسی ترجمه شده است، لذا می‌تواند خوانندگان را برای اولین بار با ایده‌ها و افکار این نویسنده آشنا کند.

- نویسنده در بحث همزیستی فرهنگی از برجسته کردن فرهنگ غرب خودداری کرده و معتقد است باید به همه فرهنگ‌ها در هر گوشه دنیا احترام گذاشت و گر نه بایستی منتظر بازگشت چماق هویت باشیم.

- مولف پیشنهاد‌های متعددی جهت همزیستی فرهنگی ارائه داده است که می‌تواند مورد بحث متخصصان حوزه‌های مختلف قرار گرفته و توسط آنان عملیاتی شود.

- از ایالات متحده آمریکا به خاطر این که سعی می‌کند